

# تاریخچه جریان ملی‌گرایی

## اشاره

گسترش تعصبات قومی و نژادی در میان ملل مختلف جهان و همچنین احیای حس ناسیونالیستی یا ملی‌گرایی در بین جوامع بشری، ارمغان شومی است که استعمارگران در سال‌های متمادی روی آن سرمایه‌گذاری زیادی کرده‌اند. از توطئه‌ها و اهداف پلید استعمار در این راه، مبارزه با روابط اصیل اعتقادی در میان امت‌های اسلامی است. غیر مذهبی‌ها و مخالفان ارزش‌های دینی و آموزه‌های شریعت در کسوت رهبران احزاب و ملی‌گرایان بر اعتقادات و میراث‌های کهن فرهنگی، شریعت و ارزش‌های اسلامی می‌تازند و نمادهای غربی جایگزین ارزش‌های اسلامی می‌شوند. اصول دین و آموزه‌های وحیانی قرآن کریم مورد تشکیک و شبهه قرار می‌گیرد و تفکر سکولار و عقاید غربی به نام تمدن و توسعه انتشار می‌یابد و در این میان تفکر ملی‌گرایی همراه با اندیشه‌های سکولاریستی و بی‌دینی در سطحی گسترده رواج می‌یابد.

## از فراز تا فرود

محمد ملک‌زاده

در اصطلاح علوم سیاسی، ملی‌گرایی آموزه‌ای است که ملت را موضوع اصلی وفاداری افراد می‌داند. در ناسیونالیسم نظریه‌ای مطرح می‌شود که ملت‌ها دارای نقش محوری می‌باشند. 1 در این‌که ملی‌گرایی از چه هنگام مفهوم و اهمیتی سیاسی یافت، اختلاف نظر وجود دارد، ولی آنچه مسلم است تا پایان سده هجدهم، اصطلاح «ملت» به مردمی دارای حاکمیت و یا تحت حکومت یک دولت حاکم دلالت داشت. با ایجاد کشورهای جدید دارای یک ملت و پیدایش امواج عظیم مهاجرت در کشورهای، مهر ابطال بر یکسان‌پنداری شهروندان یک کشور با افراد یک ملت زده شد؛ به طوری که هم اینک به سختی می‌توان کشوری را یافت که از نظر ملیت، همگن باشد؛ با این حال این اندیشه که ملت، اصلی معتبر برای حقانیت یک کشور - دولت است همچنان مقبولیت گسترده‌ای دارد.

در جهان متشکل از کشورهایایی که از منظر ملی ناهمگن‌اند، ضروری است که آرمان ملی‌گرایی معتدل شده و شکلی جدید به خود بگیرد. بدیهی است این امر مستلزم عرضه تعریفی جدید از این واژه و اصطلاحاتی چون دولت و ملت می‌باشد، و الاّ این واژه در عمل و در کارکرد صحیح خود در جهان کنونی به چالش جدی دچار خواهد شد؛ چالشی که در مکتب اسلام، به دلیل نگاه متفاوت به این موضوع، از اساس منتفی است.

## نمایی کلی از روند شکل‌گیری ملی‌گرایی در جهان

مطالعه تاریخ معاصر غرب و اروپا به ما نشان خواهد داد که روند شکل‌گیری ملی‌گرایی همزمان با افول معنویت، دین و اخلاق توأم بوده است. دلیل این امر آن است که دیانت مسیحی علی‌رغم گسترده‌گی آن بر بسیاری از کشورهای اروپایی، از جوهره و حقیقت اصلی خود دور مانده است: از آن زمان که سلاطین و پادشاهان به تحریف دین مسیح روی آوردند و آن را به صورت واسطه‌ای میان انسان و خدا درآوردند؛ از آن زمان که کلیسا مرکزیت خود را به مثابه حلقه‌اتصال بین خالق و مخلوق تعریف نمود و مردم، آن مکان را آن‌گونه نگرستند که دست خدا روی زمین است؛ از آن زمان که عقاید، افعال و کردار فاسد زمامداران کلیسا به نام دین مسیح تلقی و انتشار یافت، از آن زمان که اربابان کلیسا با پادشاهان تباری کردند و حقوق ملل محروم و مستضعف را نادیده گرفتند، ثروت‌های غیر مشروع را بر دارایی‌های خود افزودند، بهترین اراضی کشاورزی و حاصلخیز را به تملک خود درآوردند و ثروت‌های افسانه‌ای را به قیمت فقیرتر و محروم‌تر شدن بیچارگان و محرومان، مالک گردیدند و بالاخره آن زمان که کلیسا در برابر علم و دانش و دانشمندان ایستاد و با تمام توان و قدرت خود به مقابله با نظریات و تئوری‌های علمی پرداخت و دین را در برابر و مخالف علم قرارداد، جهان غرب و رجال نهضت اروپایی به خود حق دادند که کلیسا و دینی را که این مرکز، پیام‌آور و مروج آن بود کنار بگذارند و آن را همراه دیگر بقایا و تخلفات و یادگارهای قرون وسطایی دفن نمایند.

با دفن این اندیشه‌ها محوریت اصلی به خواست و اراده انسان - صرف نظر از جایگاه و شخصیت وی - داده شد و ارزش‌های اخلاقی و معنوی، در برابر این اراده، بی‌ارزش تلقی گردید.

در مقابل، دین اسلام هیچ وجه شباهتی به دین تحریف شده مسیحیت موجود ندارد. اسلام، خود تمدن اجتماعی جدیدی را بنا نهاد. نگاه اسلام برخلاف کلیسا نگاه ضد انقلابی‌گری، ضد علمی و مخالف پیشرفت نبوده و نیست. به همین دلیل اسلام دین ملت‌های انقلابی،

آگاه و پیشرو بوده است. با این همه، از آنجا که رسوبات نژادپرستانه و ملی‌گرایانه در میان جوامع مختلف اروپایی همزمان با دشمنی علیه دیانت مسیحی و پرورش نسل‌میلی‌گرایی و اندیشه‌های سکولاریستی شکل گرفت، این دشمنی به سراغ دین اسلام آمد و متوجه کشورهای اسلامی نیز گردید. افکار و اندیشه‌های نژادپرستانه و ملی‌گرایانه به رهبری استعمار به مناطق اسلامی راه یافت. در این میان، گرچه غالب حکومت‌ها و برخی افراد لاقید این دیدگاه را پذیرا شدند و همگام با غرب به راه افتادند، ولی انسان‌های صالح و شایسته که بر فطرت دینی و اعتقادات اسلامی و سالم خود باقی مانده بودند، چنین سخنانی را نپذیرفتند و آن را برخلاف آموزه‌های وحیانی و ارزش‌های الهی یافتند.<sup>2</sup>

## رویکرد اسلام به ناسیونالیسم و ملی‌گرایی

پیش از پرداختن به تاریخچه جریان ملی‌گرایی، جا دارد در ابتدا رویکرد اسلام را به این جریان، مورد بررسی اجمالی قرار دهیم.

با توجه به آیه شریفان «هذه اُمَّتُكُمْ اُمَّةٌ وَّاحِدَةٌ وَّ اَنَا رُبُّكُمْ فَاعْبُدُون»<sup>3</sup> مشخص می‌گردد که در دین مبین اسلام، ملاک وحدت، فطرت انسانی و پرستش و طاعت خدای یگانه است. اسلام نه به قوم خاصی اختصاص دارد و نه انتساب به هیچ قوم و طایفه‌ای در این مکتب و حیاتی، مایه‌شرافت و امتیاز محسوب می‌گردد. ناسیونالیست‌های غرب که اسلام را به قوم عرب نسبت می‌دهند و آن را آثاری از آثار و شئون عربیت و فرهنگ عربی به شمار می‌آورند، در حقیقت، صریح برخی از آیات و کلمات الهی را نادیده گرفته و خطاب عمومی را در «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» درک نکرده‌اند.

عزت و قرآن کریم و کلام وحی به عربی بودن آن نیست، بلکه شرافت و عزت اعراب به این است که کلام وحی به زبان عربی نازل گردید. بنابراین آنان نمی‌توانند قرآن و رسول خدا را مختص به خود بدانند؛ بلکه آنان وابسته و نیازمند به این دو هستند، کما این‌که بقیه امت‌ها و ملت‌ها هم به آن دو نیازمندند.

بنابراین، اسلام وابسته به هیچ قوم و گروه خاصی نیست و خطکشی میان اقوام و ملات‌ها با اعطای امتیازات خاص به آنان را نیز تأیید نمی‌کند؛ گرچه زبان‌ها و اقوام و ملیت‌های انسانی هر کدام در جای خود محترم‌اند، ولی اسلام این موضوعات را مایه افتخار و برتری قومی بر قوم دیگر نمی‌شناسد.

در بطلان اندیشه ملی‌گرایی همین بس که به ویژه در این چند دهه گذشته کسانی علم حمایت از زبان و فرهنگ قومی برداشته‌اند که خود پرورده فرهنگ غربی و اروپایی و بیگانه با فرهنگ ملی خود بوده‌اند و تنها متعهدترین ایشان ماده ادب و فرهنگ غربی را در صورت و قالب زبان و فرهنگ قومی دیار خویش ریخته‌اند و با این ابتکار (!) ترکیب ناسازگاری به وجود آورده‌اند که جز ثمره تلخ درماندگی و پریشانی و بحران هویت، حاصلی نداشته است. بررسی روند شکل‌گیری و گسترش ایده ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی در ایران دهه‌های اخیر، این وضعیت را به خوبی نمایان می‌سازد. درست از همین جا بود که اختلاف و تفرقه در میان مسلمین بالا گرفت؛ اختلافی که بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی آن را اساس بدبختی مسلمین نامید. (صحیفه نور، ج 13، ص 87).

## ظهور و گسترش ملی‌گرایی در ایران

تاریخ تحولات کشور ایران طی قرون معاصر از تمایز سه لایه تمدنی اسلامی، ایرانی و غربی حکایت دارد. ملی‌گرایی از جمله رویکرد فکری است که در درون این لایه تمدنی ظهور یافت و به عنوان ایدئولوژی ملی‌گرایان که در دهه‌های اخیر در شاکله جبهه ملی تجلی نمود، مطرح گردید. ریچارد کاتم در کتاب «ناسیونالیسم در ایران» ضمن آن‌که ملت را در گروهی تعریف می‌کند که دارای پیوندهای سرزمینی، قومی، نژادی، زبانی و آمل و آرزوهای مشترک هستند، ایده ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی را از همان بدو ورود به ایران، دارای محذور و تناقض خاص خود دانسته، می‌نویسد: «[پيروان این مکتب] نئیداً زیر نفوذ فرهنگ غرب بودند و در حالی که ناسیونالیسم، شکوفاندن و تأکید بر اصالت فرهنگ خودی است، ایشان می‌کوشیدند با استفاده از تفکر وارداتی و فرهنگ و سیاست و حتی نظام‌ها و دولت‌های غربی و ایجاد وابستگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به غرب، ملی‌گرا نیز باقی بمانند و به کمک غربیان، ملت خود را به تعالی و بالندگی برسانند.»<sup>4</sup>

تا حدود یکصد سال پیش، ملی‌گرایی در ایران طرفدار چندانی نداشت، بلکه دین و مذهب به مثابه رکن عمده هویت بخشی و انسجام ایرانیان در این کشور ایفای نقش می‌کرد. این ایده در زمان قاجاریه و از همان زمان که محصلین ایرانی برای ادامه تحصیل به غرب اعزام شدند و با افکار سیاسی غربیان در اوایل قرن نوزدهم آشنا شدند، به این کشور راه یافت و با انواع تفکرات و نظام‌های غربی و شرقی مانند لیبرالیسم و سوسیالیسم در هم آمیخت. از این رو از همان آغاز، تناقضی مضاعف برای ملی‌گرایان ایرانی پدید آورد که از یکسو تمایلات ایرانی‌گری و استعمارستیزی داشتند و از سوی دیگر وابستگی فکری و نگاهی شیفته‌وار به فرهنگ و تمدن غربی پیدا نمودند.<sup>6</sup> به دلیل همین تناقض بود که ملی‌گرایی در ایران هرگز نتوانست همپوشی و نسبتی صحیح میان ایران، اسلام و

غرب ایجاد نماید.

با این همه، طی سال‌های پس از انقلاب مشروطه، جریان فکری ملی‌گرایی به نیروی سیاسی نیرومندی بدل شد و همزمان با روی کار آمدن خانواده پهلوی، به ایدئولوژی نظام حکومتی ایران تبدیل شد. همزمان با این رویداد، بروز تحولات منطقه‌ای و فرامرزی نیز قابل توجه است؛ قریباً همزمان با روی کار آمدن رضاشاه پهلوی در ایران، آتاتورک در ترکیه و فیصل در عراق به حکومت رسیدند. هر سه زمامدار با حمایت خارجی و در راستای سیاست تدوین شده آنان عمل نمودند و هر سه حکومت با دولت‌های خود، ضمن اتخاذ شیوه‌های ملی‌گرایانه، در صدد ایجاد تفرقه و اختلاف میان ملل اسلامی کشورهای مسلمان ایران، ترکیه و عراق برآمدند.

رضاشاه پهلوی در ایران از نخستین روزهای استحکام سلطنت خود در راه مأموریتی که داشت به از بین بردن احکام اسلام و نمادهای اسلامی همت نهاد و سعی کرد با از بین بردن اسلام در صحنه‌های هیأت اجتماعی و سیاسی ایران، روحیه ملی‌گرایی و لامذهبی را جایگزین آن نماید. رضاشاه در اجرای این اهداف از آتاتورک در ترکیه نیز الگو می‌گرفت. مصطفی کمال، مشهور به آتاتورک پس از جلوس بر تخت سلطنت، در نخستین اقدام به باز پس گرداندن مردم به ما قبل از اسلام - آن‌چنان که مد نظر بریتانیا و فرانسه بود - همت نهاد. او در سال 1922 سلطنت را لغا و خود را دیکتاتور مطلق در ترکیه منصوب کرد؛ خلافت اسلامی را ملغی نمود و برای ارضاء کینه و عداوت دیرینه خویش با اسلام و مسلمانان، بر ارزش‌ها و اصول اسلامی تاخت؛ در ترکیه اعلام جمهوریت نمود؛ کلاه اروپایی را رواج داد و استفاده از عمامه و قبا را منع نمود. رضاشاه نیز در ایران دقیقاً همان اعمال را اجرا کرد.

## وجوه مثبت و ایجابی

آنچه در این نوشتار مد نظر نگارنده است، طرد جنبه‌های منفی و ناسازگار ملی‌گرایی با آموزه‌های دینی و اندیشه‌های اسلامی است و نه انکار وجوه مثبت و ایجابی آن. به گفته شهید مطهری: «ما نمی‌خواهیم به طور کلی ملیت را طرد نماییم، بلکه اگر به جنبه ایجابی و مثبت آن اکتفا شود، می‌تواند در ایجاد و تحکیم روابط حسنه و تحکیم روابط برادری و اخوت و خدمات، مؤثر باشد، در صورتی که متضاد عقل و منطق نباشد و در اسلام مذموم شمرده نشود، بلکه اسلام به اکثر این حقوق اعتراف می‌نماید، مانند اقرباء، خویشاوندان و هموطنان مجاهد.»<sup>8</sup> از این رو، ملی‌گرایی در ایران در مراحل از فعالیت خود که بیشتر خصلت ضد استعماری و ضد استبدادی داشت، از حمایت نیروهای مذهبی برخوردار شد و حتی رهبران دینی برای تحقق اهداف دینی از کارکردهای مثبت ملی‌گرایی حمایت می‌کردند؛ مانند آنچه در جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت اتفاق افتاد؛ و لکن مطالعه تحولات تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که همواره وجوه منفی این ایده بر وجوه مثبت آن برتری داشته است و به تدریج این تفکر به سمت تأسیس نظام لائیک بر اساس جدایی دین از سیاست و ترجیح ملیت بر دین و الگو گرفتن از فرهنگ و تمدن غربی گرایش پیدا کرده است و این امر موجب جدایی مذهب‌یون از ملی‌گرایان شد.

## دو گرایش ملی‌گرایانه در ایران

در تاریخ معاصر ایران دو طیف یا گرایش ناسیونالیستی در ایران قابل شناسایی است: گرایش اول، ملی‌گرایی که تحت تأثیر انحراف نهضت مشروطه، اشغال ایران در جنگ جهانی اول و وقوع هرج و مرج در کشور، قدرت را در دست گرفت و به ایجاد دیکتاتوری رضاخانی و از بین بردن حقوق و آزادی‌های اساسی انجامید. این گرایش، نظامی متمرکز و دیوان سالار به وجود آورد و در پس ایجاد آشتی میان ملی‌گرایی ایرانی و توسعه و پیشرفت ناقص در ایران بود و همزمان، برنامه حذف یا کاهش جایگاه دین در عرصه اجتماع را دنبال می‌کرد. این نوع گرایش ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم سلطنت‌طلب بود که ضمن اعتقاد به جدایی دین از سیاست و پذیرش الگوی توسعه و کلیت تمدن غربی بر نظام سلطنت، بر باستان‌گرایی و بازگشت به دوران قبل از اسلام در ایران تأکید می‌کرد. گرایش ملی‌گرایانه دوم، بیشتر در قالب احزاب و گروه‌های سیاسی تحت عنوان جبهه ملی نمایان گردید. این گرایش که به لیبرالیسم اعتقاد داشت، به جز دوران ملی شدن صنعت نفت، نتوانست در زمان دیگری قدرت سیاسی را در ایران به دست بگیرد.

دو گرایش مزبور در مبانی نظری، اهداف و اصول اساسی تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند؛ به عنوان مثال، هر دو گرایش ملی‌گرایانه به جدایی دین از سیاست، اصالت ملیت، باستان‌گرایی، ایرانی‌گرایی و پذیرش مبانی فکری فرهنگ و تمدن غرب معتقد می‌باشند، ولی در برخی مسایل و شیوه‌های مربوط به حکومت داری و نحوه تعامل با دین و مذهب با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

## ملی‌گرایی و تضاد در رفتار و گفتار

یکی از ویژگی‌های مدعیان ملی‌گرایی، عدم صداقت آنان در این ادعاست؛ به عنوان نمونه، این مدعیان اگر واقعاً ملی‌گرا بودند، هرگز در برابر معامله خیانت‌آمیز شاه بر سر جزیره بسیار مهم و استراتژیک بحرین سکوت نمی‌کردند. در این اتفاق تاریخی، ایران بدون آن‌که در جنگی شکست خورده باشد، بخشی از مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین مکان‌های سرزمین خود را از دست داد؛ عجیب آن‌که

مدعیان ملیت و وطن پرستی در برابر این رویداد ننگین، دم برنیاوردند.

همچنین سکوت ملی‌گرایان نسبت به گسترش روز افزون دخالت بیگانگان در شئون مختلف ایران طی سال‌های 32 تا 57 نیز با ادعاهای ضد استعماری و ملی‌گرایانه آنان سازگار نیست. آنان حتی در اوج قدرت، یعنی سال‌های بین 1329 تا 1332 برای حل مشکلات کشور چشم به حمایت استعمار، به سرکردگی آمریکا داشتند و به دامن همان کشوری پناه می‌بردند که بیشترین اقدامات ضد منافع ملی ایران را انجام می‌داد.

برای آشنایی بیشتر با اقدامات و عملکرد جریان ملی‌گرایی در دوره حکومت پهلوی دوم، جا دارد نگاهی گذرا بر تشکل‌های این طیف داشته باشیم:

## جبهه ملی اول

پس از خلع رضاشاه از قدرت، فرزندش محمدرضا پهلوی راه پدر را ادامه داد. او نیز همچون پدر، مصمم بود حرکت‌های ملی‌گرایی را مورد حمایت قرار دهد. چنانچه بخواهیم به برخی نمادهای ناسیونالیستی محمدرضا پهلوی اشاره کنیم، به طور خلاصه می‌توانیم به مواردی چون برپایی جشن‌های مفصل به مناسبت گذشت 2500 سال از تاریخ شاهنشاهی، تغییر تاریخ هجری به تاریخ شاهنشاهی و مواردی از این دست اشاره کنیم؛ اما عملکردش به گونه‌ای بود که همچون پدرش تناقضاتی را در بر داشت و با وجهه ناسیونالیستی و جلوه‌های ملی‌گرایانه قابل جمع نبود؛ به عنوان مثال، او افکار و اندیشه‌های غربی و عادات و سنن آن را وارد کشور ساخت، قوانین قضایی و دادرسی غربی را پذیرفت و ذلیلانه زیر بار کاپیتولاسیون رفت، تمام شهرهای ایران را پایگاه نظامی آمریکا ساخت و بالاخره با صناعت، تجارت و زراعت ملی مبارزه نمود و واردات غربی را مورد تشویق قرار داد؛ این‌ها نمونه‌هایی از تناقضات رفتاری مدعیان ملی‌گرایی و وطن پرستی است که هم از سوی حکومت پهلوی و هم گروه‌های ملی‌گرا نظیر جبهه ملی کما بیش مشاهده می‌شود.

تأسیس اولیه جبهه ملی به سال‌های نخستین دهه 1320 در بحبوحه اشغال ایران در جنگ دوم جهانی توسط متفقین باز می‌گردد که گروه‌های ملی‌گرای کوچکی متشکل از تکنوکرات‌ها و چهره‌های جوان و تحصیل کرده غرب، احزابی چون حزب میهن پرستان (به رهبری علی جلالی و محمد پورسرتیپ) حزب استقلال (به رهبری عبدالعزیز آزاد) و حزب میهن (به رهبری مهدی آذر و کریم سنجایی) را پدید آوردند و سپس از ائتلاف این احزاب، حزب ایران به وجود آمد و هسته اصلی جبهه ملی به این وسیله شکل گرفت.

جبهه ملی ایران به طور رسمی در سال 1328 به وجود آمد؛ یعنی سالی که عمر مجلس پانزدهم به پایان رسیده بود و تعیین تکلیف مسئله نفت جنوب به مجلس شانزدهم محول گردید. پس از برگزاری انتخابات مجلس شانزدهم، تعدادی از رجال سیاسی کشور به رهبری دکتر مصدق با اعتراض به تقلب در انتخابات در دربار متحصن شدند. این تحصن در نهایت به اعلام موجودیت جبهه ملی ایران به رهبری دکتر مصدق در آبان 1328 انجامید. در اساسنامه جبهه ملی، حفظ قانون اساسی و حرکت در چهارچوب آن مورد تأکید قرار داشت.<sup>9</sup>

در سال 1328 پس از تکرار انتخابات مجلس شانزدهم، هشت نفر از اعضای جبهه ملی شامل مصدق، مکی، شایگان، بقایی، حابری زاده، آزاد و نریمان به مجلس راه یافتند و فراکسیون نهضت ملی را تأسیس کردند. این فراکسیون با تلاش و حمایت نیروهای مذهبی و مردمی در خارج از مجلس و همچنین ترور رزم‌آرا - مخالف سرسخت ملی شدن نفت - توانست شرایط مناسبی را برای تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت ایران در اسفند 1329 فراهم آورد.

سران جبهه ملی به دلیل فقدان روحیه انقلابی و داشتن گرایش‌های سکولار، به تدریج حمایت نیروهای مذهبی و مردمی را از دست دادند و حتی به اعتراف مصدق، برخی از اعضای این جبهه کسانی بودند که آزادی و استقلال را وسیله پیشرفت و اغراض و مقام قرار دادند. 10 در هر حال، جبهه ملی به دلایل یاد شده با یک کودتای مشترک انگلیسی و آمریکایی در 28 مرداد 1332 از قدرت سقوط کرد و از آن پس برخی عناصر و اعضای آن در قالب نهضت ملی، فعالیت‌های زیرزمینی محدود و ناموفقی را علیه رژیم آغاز کردند که آن هم با دستگیری برخی فعالان آن در تهران و شهرستان‌ها به رکود گرایید. به غیر از دکتر حسین فاطمی که به دلیل مواضع تند ضد سلطنتی‌اش مورد غضب شاه و دربار قرار گرفت و به اعدام محکوم شد، سایر سران ملی‌گرا به دلیل روحیه سازشکارانه و غیر انقلابی، جز مواردی محدود، حتی دچار درد سر زندان و تبعید هم نشدند.

## جبهه ملی دوم

با روی کار آمدن دموکرات‌ها در آمریکا و فشار این کشور به رژیم‌های وابسته برای به اجرا درآوردن سیاست‌های رفورمیستی در

دهه 40، فضاي شكل‌گيري جبهه ملي در ايران دوم فراهم گرديد كه در 30 تير 1339 با انتشار بيانيه‌اي اعلام موجوديت كردند. اين جبهه در نخستين اقدام خود در اعتراض به آزاد نبودن انتخابات مجلس بيستم در سنا تحسن كردند. 11 اين جبهه همچنين در تاريخ 28/1340/2 با موافقت دولت (علي اميني) ميتينگ جبهه ملي را در ميدان جلاليه تهران برپا كردند. 12 به دنبال اجراي طرح اصلاحات ارضي و انقلاب سفيد شاه كه به بروز قيام خونين 15 خرداد 42 انجاميد، رهبران جبهه ملي (دوم) در نحوه برخورد با اصلاحات ارضي و محكوم كردن يا نكردن كشتار مردم در قيام پانزده خرداد، دچار اختلاف نظر شديد شدند و در نتيجه كار مؤثري نيز انجام ندادند. سرانجام اين جبهه نيز همانند جبهه ملي اول به دلايل چندي كه مهم‌ترين آن‌ها نادیده گرفتن عامل مذهب و نقش مؤثر نيروهاي مذهبي بود، رو به ضعف نهاد و در سال 1343 منحل گرديد.

## جبهه ملي سوم

جبهه ملي سوم كه در 7 مرداد 1344 رسماً اعلام موجوديت كرد، دنباله طبعي جبهه ملي دوم بود و تنها تفاوتش با جبهه ملي قبلي در نحوه سازماندهي و ساختار تشكيلاتي بود كه اين جبهه مركز تجمع احزاب و جمعيت‌هاي سياسي گرديد. مهم‌ترين اعضاي جبهه ملي سوم عبارت بودند از: حزب ملت ايران، حزب مردم ايران، جامعه سوسياليست‌ها و نهضت آزادي.

اين جبهه قبل از شروع و گسترش فعاليتش فرو پاشيد و هيچ اقدام مؤثري انجام نداد. از آن پس در طول سال‌هاي 44 تا 56 هيچ‌گونه فعاليت سياسي تشكيلاتي و حتي انفرادي از ملي‌گرايان در مخالفت با استبداد و استعمار نوين ايران و افزايش نفوذ بيگانگان مشاهد نمي‌شود. بر اساس مدارك موجود، اينان تنها گاهي در محافل خصوصي گرد هم مي‌آمدند و وقت خود را به طرح مباحث تكراري و غير ضروري مي‌گذراندند. يكي از جامعه‌شناسان خارجي پس از شركت در يكي از اين جلسات مي‌نويسد:

«پس از لختي تأمل، حصار مجلس متفقاً تأكيد مي‌كنند چنين كاري [فعاليت سياسي] تنها به برقراري يك ديكتاتوري نظامي منجر خواهد شد. لذا بهتر است به همين وضعيت كه داريم بسنده كنيم... لطفاً يك فنجان چاي ديگر ميل كنيد. عزت زياد، خدا نگهدار!» 13

بنابه گزارش اسناد ساواك، ملي‌گرايان در اين سال‌ها هرگونه تغيير و تحولي را منوط به خواست آمريكا مي‌دانستند. 14 آنان چشم اميدشان به آمريكا بود تا با جلب حمايت آن كشور و تحت فشار قرار دادن رژيم شاه، امكان فعاليت و ايجاد فضاي باز سياسي در ايران را فراهم آورد و عملاً نيز تا پيدايش چنين وضعيتي كه با روي كار آمدن كارتر در كاخ سفيد ايجاد شد، تنها نظار مگر خفقان، سرکوب، انحطاط و گسترش نفوذ بيگانگان بودند.

## جبهه ملي چهارم

رهبران جبهه ملي اعتراف مي‌كنند كه آغاز مجدد فعاليت‌هاي اين گروه، ناشي از پيدايش فضاي باز سياسي كشور بود. 15 و اين زماني بود كه رژيم شاه همانند ابتدای دهه 40 مي‌خواست با انجام برخي اصلاحات جزئي و هدايت شده، با صلاحديد آمريكا بساط قدرت خويش را استحکام بخشد.

جبهه ملي چهارم زماني مجدداً فعال شد كه برخي سران اين جبهه نامه سرگشاده‌اي خطاب به سران رژيم منتشر كردند. كريم سنجابي، شاهپور بختيار و داريوش فروهر به طور مشترك نامه‌اي خطاب به شخص شاه منتشر نمودند و در آن انجام برخي اصلاحات و رعايت حقوق بشر و پاي‌بندي به قانون اساسي مشروطيت را خواستار شده بودند. 16 از مجموعه اين تلاش‌ها در 28 آبان 1356 جبهه ملي چهارم با عنوان «اتحاد نيروهاي ملي» به وجود آمد كه در آن، سه حزب ملت ايران، حزب ايران و جامعه سوسياليست‌ها قرار داشتند. 17

گفتني است در بيانيه اعلام موجوديت جبهه ملي چهارم و نامه خطاب به سران رژيم، هيچ نشانه‌اي از طرح خواسته‌هاي اساسي و اعلام مخالفت صريح با رژيم ديكتاتوري پهلوي به چشم نمي‌خورد؛ حتي در اوج‌گيري قيام مردمی كه با قيام 19 دي 1356 مردم قم و پس از بريايي مراسم چهلم شهدا در شهرهاي مختلف آغاز شد، تأكيد سران جبهه، مبارزه قانوني در چهارچوب قانون اساسي بود. در شهريور 57 سران جبهه ملي براي تحقق خواسته‌هاي خود در چهارچوب قانون اساسي و كسب برخي امتيازات، مشغول مذاكره و چانه‌زني با دولت شريف امامي بودند، اما حضور ميليوني مردم در مراسم عيد فطر و كشتار مردم به دستور رژيم در 17 شهريور، معادلات طرفين را بر هم زد. در اين مقطع، رژيم با اشاره آمريكا به مذاكره و آشتي با مخالفان ميانه رو، يعني ملي‌گراها مي‌انديشيد. رژيم به درستي از تمايل و شرايط ملي‌گراها براي سازش و اختلافات آنان با نيروهاي مذهبي آگاه بود و لذا پس از مذاكره مستقيم با ملي‌گراها به آنان پيشنهاده تشكيل دولت داد.

تمامي اسناد و مدارك، حاكي از سازش كاري ملي‌گرايان و نارضايتي آنان از قيام مردم مسلمان ايران به رهبري امام خميني است.

ساواک از یکی از جلسات جبهه ملی ایران چنین گزارش می‌دهد: «بحث در مورد اعلامیه [امام] خمینی شد که قانون اساسی برای سرنگون کردن رژیم سلطنت کافی نیست و نظر آقایان خواسته شد. همه افراد به اتفاق گفتند راه ما همان راه قانون اساسی است.» 18

در آخرین روزهای عمر رژیم، جبهه ملی که از بقای سلطنت ناامید شده بود، در راستای جلب نظر ایالات متحده تماس‌هایی با مقامات سفارت آمریکا در ایران گرفت تا نظر مثبت آن دولت را برای جانشینی خود به جای نظام پادشاهی جلب نماید. مسئولان سفارت پس از ملاقات با کریم سنجابی می‌گویند:

«سنجابی می‌خواست چیزی را که وی حسن نیت خودش، عقاید روشنفکرانه و گرایش طرفدار غرب برای توجه ایالات متحده می‌داند را به طور غیر مستقیم منتقل کند.» 19

اما این جبهه به دلیل عقاید خاص خود و اختلاف نظر عمیق با نیروهای مذهبی، هر چه از شعله‌ورتر شدن آتش انقلاب می‌گذشت، بیشتر و بیشتر از کاروان انقلاب عقب افتاد و به تدریج از جنبش اسلامی ملت مسلمان ایران فاصله گرفت؛ چنان‌که پس از پیروزی انقلاب، جبهه ملی از جمله نخستین گروه‌هایی بود که به مخالفت با اسلام فقه‌گرا و خط امام برخاست و سرانجام به دنبال اعلام مخالفت صریح با لایحه قصاص و قصد راهپیمایی و تحریک مردم، امام خمینی طی موضع‌گیری قاطعی در 25 خرداد 1360 این تشکیلات را غیر قانونی اعلام کردند و بر فعالیت‌های تشکیلاتی ملی‌گرایی لیبرال در کشور اسلامی ایران، مهر باطل زده شد. 20

1. ر.ک: دایرة المعارف دموکراسی، سیمور مارتی لیبست، وزارت امور خارجه، 1383، ج 3، ص 9 - 1268.

2. ملی‌گرایان را می‌توان در درون یک طیف گسترده قرار داد. مراد ما از ملی‌گرایی در این تحقیق، رویکردی است که به جای ارزش‌های دینی و معنوی، بر مادیت محض و حاکمیت مطلق مردم پای می‌فشارد. بدیهی است چنین رویکردی در برابر دین و مخالف با آموزه‌های وحیانی و الهی مکتب اسلام می‌باشد.

3. انبیاء، 92.

4. ر.ک، ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، کویر، 1370، ص 7 و 65.

5. باقر مؤمنی، دین و دولت در عصر مشروطیت، نشر باران، 1372، ص 89.

6. محسن مدیر شانه‌چی، احزاب سیاسی ایران، نشریه خاوران، سال سوم، شماره 136، آذر 1372، ص 6.

7. در سال 1921 رضا پهلوی با دستور بریتانیا به کودتای نظامی دست زد و خود را در مسیر حکومت بر ایران قرار داد. در همان ایام امیر فیصل، مزدور انگلیس به عنوان پادشاه عراق تعیین گردیده بود و آتاتورک نیز در سال 1922 با حمایت بریتانیا به حکومت ترکیه رسید.

8. مرتضی مطهری، اسلام در ایران، ج 1، ص 50.

9. ر.ک، احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، تهران، 1332، ص 13.

10. ر.ک، اساسنامه جبهه ملی ایران، تهران، انتشارات جبهه ملی، 1358، ص 6.

11. کریم سنجابی، امیر هاونا(میره)، لندن، انتشارات ملیون، 1361، ص 21.

12. محمد مصدق، خاطرات و تألمات، تهران، علمی، 1365، ص 82.

13. مارک جی، گازیوروسکی، سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، رسا، 1371، ص 270 - و نیز، امیدها و ناامیدی‌ها، پیشین، ص 234.

14. ر.ک، جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، 1379.

15. ع باقي، تاريخ شفاهي ايران به روايت راديو بي.بي.سي، تهران، نشر فكر، 1373، ص 139.
16. كريم سنجابي، پيشين، ص 247.
17. اساسنامه جبهه ملي، تهران، انتشارات جبهه ملي ايران، 1342.
18. سند شماره 25826، 20 هـ 12 مورخ 2536/11/25 برابر با 25 بهمن 1356.
19. كيهان، 57/7/19.
20. در بخشي از اين حكم آمده است: «جبهه ملي محكوم به ارتداد است. جدا كنيد حساب را از مرتدها... متأثرم از اينكه با دست خودشان اينها گور خودشان را كندند. جدا كنيد حساب را از اين مرتدها. اينها مرتدند. جبهه ملي از امروز محكوم به ارتداد است.» (صحيفه نور، ج 15، ص 19)